

بهمن محمص به روایت بهرام دبیری

یک وضعیت نفسگیر

برای شناخت «بهمن محمص» و بالطبع آثاری که خلق کرده است، نخستین نکته‌ای که باید در نظر داشت، این است که او تأثیری بسیار جدی از شخصیت و همچنین آثار پیکاسو گرفته و این مساله به خوبی در تمامی کارهایش مشهود است. چه آن هنگام که می‌خواهد سوزه‌هایش را انتخاب کند و چه در رفتارهایی که با شکل و فرم انجام می‌دهد. علاوه بر تمامی اینها «پیکاسو» محبوب‌ترین شخصیت هنری «بهمن» به حساب می‌آمد و خود نیز گاه و بیگاه به بیان این شیفتگی می‌پرداخت. روزی را به یاد دارم که «بهمن» پیش من بود و عکاسی می‌خواست از او عکس بگیرد و او درخواست کرد. چند لحظه‌ای دست نگه دارم. می‌گفت سیگار دشتش نیست و مگر کسی عکسی از پیکاسو دیده است که در آن سیگار به دست نداشته باشد.

■ محمص و کهن الگوهای مجسمه‌سازی
بهمن محمص میراث‌دار کهن‌الگوهای مجسمه‌سازی است؛ آنچه هم‌اکنون از تمدن‌های کهن برجای مانده و ما آنها را به اسم «خدایان» می‌شناسیم. «پیکاسو» می‌گوید: «یک مرد سیدلانیک (یکی از تمدن‌های قدیم نزدیک به یونان) می‌خواست یک مجسمه بسازد، یک خدا ساخت.» اشاره او البته بیشتر به بت‌های کوچک و الهه‌های باروری است و همچنین خدایان دیگر که مربوط به تمدن‌های کهن هستند. همین‌ها منبع الهام بزرگی برای محمص در ساخت مجسمه‌هایش بودند، همان طور که پیکاسو و بسیاری دیگر از هنرمندان مغرب‌زمین از آنان در آثار خود بهره جستند؛ برخی از اشکال «گاو – آدم» (مینوتور) که ترکیبی از سر گاو و بدن انسان است. این شکل از مجسمه‌سازی را همچنین در مجسمه‌سازی ایران و تمدن کهن مارلیک که پیش از آریایی‌ها وجود داشته است نیز می‌توان جست‌وجو کرد. حتی در متون ایرانی نیز به این مساله اشاره شده است، به شکلی که فردوسی در شاهکار خود «شاهنامه» به چنین موجودی اشاره و این داستان را نقل می‌کند که روزی «شحاک» خواب می‌بیند که پسری به دنیا می‌آید که علیه او شورش کرده و حکومتش را از بین می‌برد. بنابراین دستور می‌دهد هر آنچه پسر در سرزمینش به دنیا می‌آید را قتل عام کنند. خبر به گوش «فرانک» مادر «فریدون» می‌رسد بنابراین پسرش را به دشت مغان برده و به دست گاو می‌سپارد.

در شاهنامه از این‌ گاو تحت عنوان «گاو پرمایه» یا «گاو زرین» نام برده شده است که موجودی اسطوره‌ای است. به هر روی «گاو» فریدون را بزرگ می‌کند. فریدون ۱۴ساله می‌شود و ضحاک بار دیگر خواب می‌بیند که این بار یک «گاو» دودمان او را بر باد می‌دهد و این بار دستور کشتار این حیوان را می‌دهد و «گاو زرین» نیز در این میان کشته می‌شود. در واقع ذکر این داستان در شاهنامه به تقدس این موجود در تاریخ کهن ایران اشاره دارد. چنانچه هنوز هم در گزرها و کلاهخودهای پهلوانان ایرانی می‌توان نشانی از این موجود را مشاهده کرد؛ از آن شاخی که در بالای کلاهخود است یا کله گاوِی که بالای سر پهلوان قرار می‌گیرد. در تمدن‌های کهن ایرانی و داستان‌های مربوط به آن دوران که هم‌اینک بر جای مانده‌اند، مرز میان انسان و حیوان دچار درهم‌تنیدی بسیاری می‌شود و گاه نمی‌توان انسان را از یکدیگر منفک کرد.

به همین خاطر است که مدام با ترکیباتی چون «هرد-اسب» یا «گاو-مرد» مواجه

می‌شویم و علاوه بر آنان موجودات افسانه‌ای دیگری نیز با همین ترکیب مشاهده می‌شوند. البته در تمدن‌ها و فرهنگ‌های دیگر نیز مشابه این داستان مشاهده می‌شود. برای مثال در شکل «رومی» آن، «رومو» و «رومولوس» به دست یک ماده گرگ بزرگ می‌شوند. تمام این موجودات اسطوره‌ای و افسانه‌ای در آثار «محمص» دیده می‌شود. او خود با این الگوهای قدیمی آشنا بوده و از آن طرف آنان را در آثار هنرمندان بزرگی چون «پیکاسو» مشاهده می‌کند بنابراین از آنها بهره می‌گیرد. در یکی از اتودهای او از مجسمه «خاندان سلطنتی» پسرچهای مشاهده می‌شود که در دستانتش یک بز قرار دارد و این شکل کار را در آثار پیکاسو نیز مشاهده می‌کنیم. این همان درک هنر چوپانی است که پیشتر درباره آن صحبت کردم. به خصوص اینکه مجسمه‌های از تمدن «شوش» وجود دارد که مردی یک بز را بغل کرده است و این نشان می‌دهد که این مضمون شش هزار سال قبل از «پیکاسو» دستمایه یک مجسمه‌ساز ایرانی قرار گرفته است. در همین زمینه می‌توان به نقل قول «آندره مالرو» اشاره کرد که می‌گوید در هنر نوعی تناسخ وجود دارد. خلاصه آنکه من نوعی از «کلاسیسیسم» را در هنر چوپانی می‌بینم که نمونه درخشان آن در شعرهای «سلیمان» مشاهده می‌شود؛ شعرهایی ساده اما در عین حال بسیار فاخر.

■ اندوه مجسمه‌ها
وقتی کارهای محمص مورد ارزیابی قرار می‌گیرد چه پرترها و مجسمه‌هایش و چه حتی طبیعت‌های بی‌جانش به یک نکته مشترک می‌رسیم و آن اندوه موجود در این آثار است و رنجی که در تمامی آنها مشاهده می‌شود. این رنج بیش از آنکه یک رنج انسانی باشد، «رنج بودن» است. همگی آثار محمص به ترازوی نزدیک می‌شوند و این ثمره همان نگاهی است که او دارد. «بهمن محمص» خود در هستی به دنبال ترازویی می‌گردد و با تمام وجود آن را جست‌وجو می‌کند.

به همین خاطر است که تنهایی مجسمه‌های او تا این اندازه به چشم می‌آیند. او اثری دارد که در ساحل ماهی مرده‌ای می‌بینیم که در کنار او یک مرغ دریایی در حالتی بسیار سوزناک مانند حالتی که دارد آواز می‌خواند، قرار دارد. اندوه این مجسمه به اندازه‌ای عیان است که انگار می‌توان صدای سوزناک آن پرنده را شنید. مرغ دریایی در چند اثر دیگر او نیز مشاهده می‌شود که ما در فرهنگ ایرانی به آن «بوتیمار» هم می‌گوییم. بوتیمار پرنده‌ای است که در کنار دریا زندگی می‌کند و همواره در حال گریستن است، چون نگران تمام شدن آب دریاست. در آثار او همچنین نوعی ازخودبینگانی و نوعی نگاه ابتدال‌آمیز نیز مشاهده می‌شود. او به شکل آگاهانه‌ای از این نگاه بهره جستنه نشان دهد که انسان قرن بیستم با چه احساساتی درگیر بوده است. آثار او خودخواسته و نخواستۀ متاثر از درک ناپسامانی‌ها و به‌هم‌ریختگی‌هایی است که انسان معاصر با آن روبه‌رو بوده است و در نهایت به نوعی بی‌معنا شدن ختم می‌شود. این حاصل جهان مدرن است.

■ مجسمه‌ساز و نه نقاش
در بیان شخصیت و فردیت محمص باید به این نکته اشاره کنم که من او را بیشتر یک مجسمه‌ساز می‌دانم تا نقاش. هر چند نقاشی‌هایی نیز که از او به جای مانده است، حرف‌های بسیار برای گفتن دارد و ایده‌هایی بسیار نو، اما در می‌شویم و علاوه بر آنان موجودات افسانه‌ای دیگری نیز با همین ترکیب مشاهده می‌شوند. البته در تمدن‌ها و فرهنگ‌های دیگر نیز مشابه این داستان مشاهده می‌شود. برای مثال در شکل «رومی» آن، «رومو» و «رومولوس» به دست یک ماده گرگ بزرگ می‌شوند. تمام این موجودات اسطوره‌ای و افسانه‌ای در آثار «محمص» دیده می‌شود. او خود با این الگوهای قدیمی آشنا بوده و از آن طرف آنان را در آثار هنرمندان بزرگی چون «پیکاسو» مشاهده می‌کند بنابراین از آنها بهره می‌گیرد. در یکی از اتودهای او از مجسمه «خاندان سلطنتی» پسرچهای مشاهده می‌شود که در دستانتش یک بز قرار دارد و این شکل کار را در آثار پیکاسو نیز مشاهده می‌کنیم. این همان درک هنر چوپانی است که پیشتر درباره آن صحبت کردم. به خصوص اینکه مجسمه‌های از تمدن «شوش» وجود دارد که مردی یک بز را بغل کرده است و این نشان می‌دهد که این مضمون شش هزار سال قبل از «پیکاسو» دستمایه یک مجسمه‌ساز ایرانی قرار گرفته است. در همین زمینه می‌توان به نقل قول «آندره مالرو» اشاره کرد که می‌گوید در هنر نوعی تناسخ وجود دارد. خلاصه آنکه من نوعی از «کلاسیسیسم» را در هنر چوپانی می‌بینم که نمونه درخشان آن در شعرهای «سلیمان» مشاهده می‌شود؛ شعرهایی ساده اما در عین حال بسیار فاخر.

عین حال طبیعت بیان او بیشتر مجسمه است. جنسی که اندام‌های او دارند، بیشتر بتون، برنز و سنگ است و احساس حجم صلب و توپر را به مخاطب القا می‌کنند. این مساله در کار دیگر مجسمه‌سازانی هم که نقاشی کرده‌اند، مشاهده می‌شود. به همین خاطر است که نقاشی‌های او حجم و وزن دارند و حس سه‌بعدی را القا می‌کنند. احساس سنگ بودن را می‌توان در بسیاری از پرتره‌های او مشاهده کرد. او در این سال‌ها به ندرت کارهای ایستره انجام داد و عموماً خود را به عنوان یک نقاش- مجسمه‌ساز فیگوراتیو مطرح کرد. به هر حال دغدغه اصلی خود او هم همین مجسمه‌سازی بوده است، به شکلی که سرطان ریه‌اش نیز ناشی از دود سوخت موم برای مجسمه‌سازی بود. او ابتدا مدل‌هایش

نکته-

بهمن محمص متولد نهم اسفندماه ۱۳۱۰ در شهر رشت است. او در ۱۴سالگی در کارگاه و نمایشگاه محمدحبيب محمدی که هنر را در آکادمی هنر مسکو فرا گرفته بود شروع به کار کرد و در سال ۱۳۳۳ به اروپا سفر کرد و در ایتالیا ساکن شد و در آکادمی هنر نرم مدتی نزد «فروچيو فراززی» به آموختن هنر مشغول شد که حاصل آن چندین نمایشگاه گروهی و انفرادی در داخل و خارج بود.

پس از آن محمص به ایران بازگشت و در نمایشگاه‌ها، کنفرانس‌ها و برنامه‌های متعددی شرکت کرد. آثار پرازش او بیش از همه در ایتالیا، ایالات متحده و ایران نگهداری می‌شوند.

را با «موم» می‌ساخت و بعد آنان را با کاردکی داغ صیقل می‌داد و سپس برزنشان را می‌ساخت.

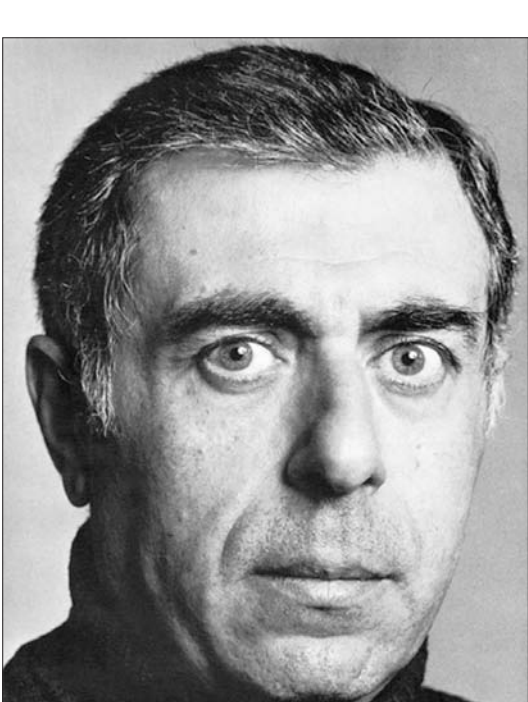
متر یال آثار محمص و رنگ‌ها و تکنیک نقاشی

محمص در مجسمه‌سازی بیش از هر چیز به برنز علاقه داشت. گمان نمی‌کنم او مجسمه‌ای داشته باشد که از جنس‌های دیگر مثلاً سنگ، چوب یا گل ساخته شده باشد.

رنگ‌ها در آثار محمص محدود و در ماهیه‌ای متنوع آبی‌ها، کبودها و خاکستری‌هاست. در آثار او نوعی بیان اکسپرسیونیستی قدرتمند دیده می‌شود. این مساله را می‌توان هم آن زمانی مشاهده کرد که از ترازوی انسان سخن

چندی قبل مجموعه فرهنگی – تاریخی نیاوران به بهانه درگذشت بهمن محمص نقاش و مجسمه‌ساز برجسته ایران و جهان اقدام به معرفی آثار این هنرمند در کاخ نیاوران کرد.گنجینه این مجموعه فرهنگی شامل تعداد شش اثر حجمی و پنج تابلو از آثار اوست که این هنرمند خلق کرده. مجسمه‌های با سر گاو و بدن انسان در کتابخانه اختصاصی، مجسمه‌ای به شکل پرنده و از جنس برنز در موزه جهان‌نما و مجسمه‌ای حاوی دست انسان و پرنده‌ای

مرده روی آن در کاخ صاحبقرانیه، بخشی از آثار حجمی این هنرمند در مجموعه فرهنگی – تاریخی نیاوران را تشکیل می‌دهد. همچنین تعدادی تابلو حاوی نقاشی ماهی و تابلویی شامل پرندۀ از جمله آثار نقاشی این هنرمند در این مجموعه است. درباره این آثار به گفت‌وگو با «بهرام دبیری» – یکی از نزدیک‌ترین دوستان «محمص» و از معدود کسانی که در سفرهای گاه و بیگاه او به ایران، همنشین دماش بود– نشستیم.



بلافاصله آن را متاثر از هنر غرب می‌دانند. دلیل این ماجرا آن است که آنان نشانه‌های هنر خود را نمی‌شناسند و تنها آن را از طریق هنرهای غربی آموخته‌اند. برای مثال در افسانه‌های یونانی موجودی اسطوره‌ای وجود دارد با نام «پان» که فلوت می‌زند. این لغت را ما در واژه «چوپان» خودمان نیز داریم که همان ویژگی‌ها را دارد. هم نی می‌زند و هم همراه با است. به این ترتیب ممکن است افسانه «پان» یونان برگرفته از «چوپان» فارسی باشد.

■ کشتی‌های نامشامل

او پیش از انقلاب چند مجسمه کشتی‌گیر سفارش گرفت تا در ورودی استادیوم آزادی نصب شود. نکته مهم در این آثار آن است که اگرچه همواره مجسمه‌ها در ذهن ما در جایی مستقر تصور می‌شوند و از روی قاعده در جایی مسطح استوار است، اما او درست برعکس این کار را انجام می‌دهد و در هر دو این مجسمه‌های کشتی‌گیر با اتحنای دو اندام درهم‌پیچیده مواجهیم که نقطه اتکای آن تنها دست یکی از این کشتی‌گیرهاست. بنابراین به نظر می‌رسد یک اضطراب حتی در فرم کارهای او دیده می‌شود. انگار مخاطب همواره با این دغدغه مواجه می‌شود که نکند این مجسمه‌ها از هم گسسته شوند. همچنین مجسمه‌ای از او هست که در آن لاک‌پشتی است که برخلاف جهت افتاده و در تلاش است خود را برگرداند. نقطه اتکای این مجسمه نیز با زمین تنها ناخن لاک‌پشت است. یک وضعیت نفسگیر. اینها وضعیت خود بهمن بود که هرگز موقعیتی ثابت در دنیای خود نیافت.

■ طبیعت بی‌جان

او در آثار خود مجموعه‌هایی از طبیعت بی‌جان دارد؛ مجموعه‌ای از فلفل‌های دلمه‌ای که البته آنها نیز شبیه بدن آدمیزاد هستند. تره‌فرنگی و بطری‌های نوشیدنی نیز از دیگر آثار او به حساب می‌آیند. البته طبیعت بی‌جان سابقه‌ای بسیار طولانی در تاریخ هنر ایران دارد. این مساله را هم می‌توان در نقاشی قهوه‌خانه‌ای مشاهده کرد و هم در آثار کمال‌الملک و همچنین نقاشان دیگر. اما همچنان که در همه آثار او می‌توان دید در طبیعت بی‌جان‌ها هم به‌رغم سادگی سوزۀ همچنان اندوهی عمیق در اثر به چشم می‌خورد.

■ نی‌زن‌های محمص
یکی از شخصیت‌هایی که در کارهای محمص به تکرار دیده می‌شود، «نی‌زن» است. قبل از آنکه در این باره توضیح دهم بد نیست به این مساله اشاره کنم که بسیاری در بررسی هنر مدرن ایران



پشت‌پنجم
حسین عبدالهاشم‌پور
اذان مغرب تا اذان سحر برای سینما، اذان ظهر تا اذان مغرب برای تجسمی تجسمی چه کم دارد از سینما؟! یکی از نشانه‌های ضعف جامعه هنری ما انفعال در ماه رمضان است. هنرمندان هر ساله ترجیح داده‌اند به جای حضور پررنگ مناسب این ماه، جا خالی دهند و این ماه را به افعای هنری روند. این خود نمونه بارز عدم رشدیافتگی جامعه هنری و فاصله‌بعیدشان با متن زندگی مردمانش است. هنرمندان مان بعد این همه سال هنوز نتوانسته‌اند براساس نیازهای روزانه مردم و ویژگی‌های هر ماه این دیار، خود را وقف دهند و به روز و نیازسنج باشند. در سال‌های اخیر اما «سینما» ابتکار به خرج داده است و با طرح «اذان تا اذان» سعی کرده به ضرورت‌های ذاتی این ماه و تغییرات زندگی مردم پاسخ مثبت دهد. «اگر در ساعات روزه‌داری حوصله سینما ندارید، افطار تا سحر سینماها در خدمت‌اند».

در سال‌های نخست طرح مزبور، رقیب جدی به نام سریال‌های طنز مجال نفس کشیدن نمی‌داد اما رفته‌رفته «اذان تا اذان» جای خود را میان خانواده‌ها باز کرد تا امسال که به لطف «سریال‌های دق پامان» این بار سینما می‌توانست گوی سبقت را برآید که از بد حادثه این بار طرح رمضانی برخلاف سال‌های قبل رمق لازمۀ، شاید هم انگیزه و مجال قبل‌ترها را نداشت. اما باروض است که کاجی به از هیچی، البته «هیچی» نصیب موزه هنرهای معاصر تهران بود. مدیران موزه بی‌توجه به شرایط خاص ماه رمضان ترجیح دادند ۱۱ صبح تا دو ساعت قبل از افطار (شش بعدازظهر) پذیرای مشتاقان روزه‌دار تماشای گنجینه خارجی موزه باشند و بس! ظاهراً موعد زمانی طرح «اذان تا اذان» سبینما جور دیگری به گوش مدیران موزه هنرهای معاصر رسانده شده بود! ناگفته نماند اگر تنها موزه – گالری در خور توجه دولت از تن دادن به شرایط ویژه ماه رمضان طفره رفت و جاجالی داد اما در عوض چند گالری خصوصی چراغ این ماه مبارک را در چهاردیواری‌شان روشن نگه داشتند. در حالی که پیش از سال جاری، رمضان ماه تعطیلی بی‌قید و شرط گالری‌های تهران محسوب می‌شد اما بخش خصوصی همت کرد تا با وقف دادن خود با این آداب سالانه هم بلوغ خود را به رخ کشد هم آب رفته را به جوی بازگرداند. یکی مثل گالری «ساربان» دو بار ضیافت افطار برپا کرد و حتی بر اساس حال و احوال خاص این ماه، آثاری با رویکرد معنوی و دینی «نقاشی خط» به روی دیوار فرستاد. این گالری در این ماه، پا را فراتر گذاشت و در اقدامی نوآورانه از استادان و هنرمندان خواست به نقد موج پررهور «نقاشی خط» بنشینند؛ نشست تخصصی «نقاشی خط؛ تعریف، فرصت‌ها، تهدیدها» از آن جمله زنامۀهای پرثمری است که نمونه‌اش در جامعه تجسمی ما بسیار خالی است. دیگری، «نگارستان آن» ساعت کاری خود را به یک بعدازظهر تا ۱۰ شب تغییر داد و مخاطبانش را هر روز به جای و زولبیا و بامیه دعوت کرد. از دیگران هم خبر بود که در رمضان سوسوی چراغ‌شان دلگرمی می‌داد؛ سین، طراحان آزاد، ادامه...

این همه در حالی بود که بخش خصوصی برای زنده‌داشت رمضان در گالری‌های تهران، ابزار تبلیغی و اطلاع‌رسانی پرتنگی مثل «اذان تا اذان» و حمایت‌های دولتی را نداشت. یادمان نرود با توجه به رکود حاکم بر بازار اقتصاد ایران که سایه بلندش بر بازار تجسمی هم تداوم دارد، فروش گالری‌ها در ماه رمضان چندان تعریفی نداشته است و احتمالاً کفاف هزینه‌های جاری آنها را نیز نخواهد داد لذا این شوق آنان به استعمار کار فرهنگی دست‌میزباد دارد.

رمضان ۸۳ و ۸۴:
نوشتار به اینجا رسید که دور از انصاف است به اولین رمضان‌هایی که بخش تجسمی تلاش از خود ردیابی بر جای بگذارد اشارتی نکنم. از گذشته‌های دور بی‌حیرم اما از سال‌های نزدیک‌تر می‌دانم که تا رمضان ۸۲ شمسی در بخش حاشیه‌ای نمایشگاه سالانه قرآن کریم نمایشگاهی از آثار خوشنویسی و تذهیب برپا می‌شد که حق مطلب را در این عرصه ادا نمی‌کرد. بنابراین مدیریت وقت مرکز هنرهای تجسمی و معاونت هنری ارشاد در سال ۸۳ بر آن شدند تا «نخستین جشنواره هنری قرآن» را همزمان با رمضان ۸۳ در تالار وحدت برپا کنند. این جشنواره که به محوریت بخش تجسمی با ۱۱۰ اثر انواع هنر مفهومی، مجسمه و نقاشی شکل گرفت توسط احمد مسجدجامعی وزیر وقت فرهنگ و ارشاد اسلامی افتتاح شد و هر شب بعد از افطار با اجرای موسیقی سنتی – آیینی و نمایی، مناجات‌خوانی و قهقه‌گویی، پرده‌خوانی و چاش‌خوانی، تعزیه و اجراهای نمایش ادامه یافت. رمضان ۸۴ در حالی که تنها چند صبحی از روی کار آمدن دولت جدید می‌گذشت و صفارهرندی وزیر ارشاد شده بود، تیم اجرایی جشنواره هنری قرآن، دومین دوره آن را در رمضان ۸۴ شمسی در فرهنگسرای نیاوران برپا کرد که هر چند وزیر جدید آن را افتتاح کرد اما خط اختتام را نیز بر این رویداد رضائی کشید. در دومین جشنواره هنری قرآن که باز هم به محوریت بخش تجسمی برپا شده بود سیدمحمد احصایی، فرح اصولی، سیدمحمد فدوی، اصغر کفشچیان‌مقدم، کاظم چلیپا، سیدمهدی حسینی، دکتر حبیب‌الله صادقی، محمدباقر آقامعیری و بهروز دارش اعضای شورای انتخاب آثار انواع هنر مفهومی و آثار تجسمی بودند. این گروه ۱۱۱ نقاشی، ۲۶ مینیاتور، ۱۲ مجسمه و ۱۵ اثر از انواع هنر جدید را در دومین جشنواره هنری قرآن به روی دیوار فرستادند که مثل سال قبل با انواع آواها و موسیقی‌های مذهبی، نمایش‌های تعزیه و به حتی فیلم‌های مانگرا همراهی شدند. در آن سال هم خانواده تجسمی ایران گزینۀای برای پس از افطار داشتند اما افسوس که آن دو رمضان «تورانه» شد.

کهنی

هفت سال گذشت

نه از جایزه کاوه گلستان خبری است نه از وب‌سایتش

ایسنا: هفت سال از مرگ تلخ عکاس و چهار سال از پربایی سه دوره جایزه «عکس مطبوعاتی کاوه گلستان» می‌گذرد و هنوز خبری از رانندازی ساینی به نام این هنرمند با جایزه دیگری به این نام نیست. کاوه گلستان – عکاس و فیلمبردار ایرانی – سیزدهم فروردین‌ماه سال ۱۳۸۲ در کردستان عراق کشته شد و تنها سه روز از کشته شدنش در جنگ امریکا و عراق گذشته بود که دوستانش پیشنهاد رانندازی جایزهای به نام او را مطرح کردند؛ ۸۲ روز بعد دبیر خانه جایزه رانندازی شد، سایت عکسی به نام او در اختیار علاقه‌مندان قرار گرفت و حتی داوران جازه هم مشخص و فعال شدند و همراهم همان سال قرار شد این جایزه به بهترین عکس – گزارش سال با نگاه انسانی، یک عکس خبری و یک عکس به عنوان استعداد جوان اهدا شود. برنامۀهای این جایزه دوساله با برپایی نمایشگاه در خانه هنرمندان ایران همراه بود و در دوره سوم به دلیل نداشتن مجوز چاپ کاتالوگ، قرارداد محل برپایی نمایشگاه آن نیز لغو شد و عکس‌ها به صورت مجازی در فضای اینترنتی نمایش داده شدند و به این ترتیب جایزه به دور سوم نرسید، متوقف شد. چهار ماه بعد از تمام این اتفاقات و با واگذاری جایزه از سوی خواهر به پسر و همسر زندیاد کاوه گلستان، بار دیگر در فروردین‌ماه سال ۸۶ نشست برگزار شد تا چگونگی ادامه برپایی جایزه کاوه گلستان با حضور همسر و فرزند این هنرمند مشخص شود.

هنگامه گلستان – همسر زنده‌یاد کاوه گلستان – در آن نشست عنوان کرد: «درصد تدارک وب‌سایتی به‌جای جایزه کاوه هستنیم و می‌خواهیم به‌جای برپایی نمایشگاه و جایزه، وب‌سایتی از عکس‌های او رانندازی کنیم تا هر کسی که با تفکر کاوه هماهنگی دارد یا آن همکاری کند، من اجازه نمی‌دهم کسی در کارهای حرفه‌ای کاوه دخالت کند و از این پس شکل برپایی جایزه همچون گذشته به پایان رسیده‌است.» فرزند کاوه گلستان – مهرک – نیز در همان نشست گفته بود: «داستان جایزه کاوه، داستان زندگی ماست. خودم هم نه عکاس و نه خبرنگارم. ما می‌خواستیم در آن موقع راهی برای زنده ماندن یاد پدرم یافته و در راه عمل، عقیده‌های او را پیدا کنیم. ما شرکتی نیستیم که به کسی جایزه بدهیم، ما اثرهایی هستیم که از زندگی کاوه مانده‌است. این شروع واقعی کار دربراره کاوه گلستان است. از نظر من و مادرم تاکنون در آن راه نرفته‌ایم. ما نمی‌خواهیم خودمان را مهم نشان بدهیم. ما می‌خواهیم کمک کنیم.» او بیان کرده بود که خودش و مادرش نقش شورای انتخاب عکس در وب‌سایت را بر عهده خواهند گرفت. اما اکنون و با گذشت سه سال و چند ماه دیگر از تمام آن وعده‌ها و تصمیمات هنوز خبری از رانندازی سایت «کاوه گلستان» نیست و هنگامه گلستان در توضیح این مساله به همین جمله اکتفا می‌کند که «سایت در حال به‌روزرسانی است و شما یک ماه دیگر تماس بگیرید.» نام کاوه گلستان با ثبت واقعیت‌های اجتماعی، رویدادهای انقلاب اسلامی سال ۵۷ و جنگ‌های ایران و عراق، امریکا و افغانستان همراه است. چاپ عکس‌های او از رویدادهای انقلاب ایران در بسیاری از مطبوعات معتبر جهان، از حدود سال‌های ۱۳۵۴، او را در میان خبرنگاران عکاس بین‌المللی به نامی آشنا تبدیل کرد.

از همان دهه ۵۰ عکاس حرفه‌ای مستند اجتماعی بود. به ادعان همکارانش او فصل جدیدی در عکاسی مطبوعاتی ایران باز کرد و عکس‌های او از کارگرهای ساختمانی و معلولان آسایشگاه روانی یافت‌آباد و… گواهی بر این امر است که به همکارانش نشان دهد «باید دقیق‌تر نگاه کرد، نافذ و تیز؛» سال ۱۳۵۶ با نخستین حرکت‌های انقلاب، جنبش اعتراضی علیه شاه را به مردم دنیا منتقل کرد. به پالایشگاه نفت آبادان رفت. عکس او از چند کارگر که شیر فلکه نفت را به نشانه اعتصاب و همبستگی با مردم می‌بندند، نماد قاطعیت مردم علیه رژیم پهلوی شد. و با شروع حمله ارتش‌های امریکا و انگلیس به عراق، با یک گروه خبری شامل جیم میور خبرنگار بی‌بی‌سی در ایران، استوارت هیوز تهیه‌کننده، مترجم و یک راهنمای کرد به کردستان عراق رفت و ۱۳ فروردین سال ۸۲ کشته شد.